

تئاتر، پیش برنده جامعه

گفت و گو با دکتر احمد کامیابی مسک
استاد دانشگاه

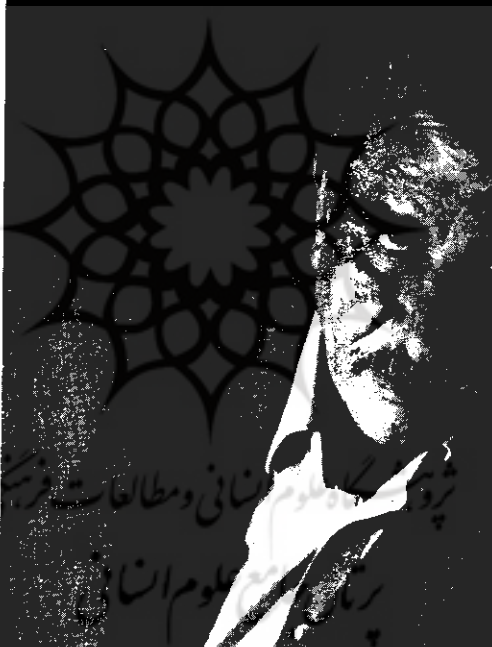
دکتر کامیابی بحث درباره تئاتر ابزورد در ایران است...
نباید ترجمه‌های غلط چاپ شود. ما چندین بار در مورد
این واژه (ابزورد) گفته ایم اما هر چه رشته کردیم، پنبه
می‌کنند و این نه برای تعصب من است که این را می‌گویم
بلکه این واژه قاتل است. این واژه موجب انفعال می‌شود.
اگر رفرنس از دکتر ناظرزاده هم بیاوریم. دکتر ناظر زاده
نوشته است که این اسم را (ابزورد) گذاشته اند ولی این
اسم شایسته تئاتر این آدم‌های بزرگ (بکت و یونسکو
و...) نیست. روزی باید اسم دیگری روی این تئاتر گذاشت.
ایشان روزی که این حرف را زدند این اسم را قبول
نداشتند. من در دفاعیه دکترای خود در فرانسه، نوشتم
و گفتم که تئاتری مانند تئاتر یونسکو اسمی نمی‌تواند
داشته باشد جز تئاتر یونسکوایی و این تئاتر یونسکوایی
را خود یونسکو قبول داشت و برای کتاب من مقدمه‌ای
نوشت که کل کتاب را قبول دارد و بعدها لوموند فرهنگی
این کتاب را بین صدها کتاب درباره یونسکو مطرح کرده
بود و منتقدان دانشگاهی سراسر دنیا این اسم را قبول
داشتند و پسندیدند. هنگامی که از مارتین اسلین درباره
اصرارش در واژه لغت بوچ یا ابزورد هم پرسیدم گفت
ببینید فیل نمی‌داند که پستاندار است اما ما در دسته
پستانداران جایش می‌دهیم این نویسندگان هم اینگونه
اند؛ متوجه شدم که این مقایسه یعنی مقایسه یک
انسان فرهیخته با فیل غلط است و خود نویسنده‌ها هم
این انیکت یا برچسب و این واژه را نمی‌پسندیدند.
در ایران به اجزای آثار این نویسندگان چگونه
پرداخت شده است؟

در ایران ما کمی رایت نداریم. بنابراین هم مترجمان
و هم کارگردانان هر کاری که دلشان بخواهد می‌کنند
و هیچ کنترلی از جانب صاحب اثر یا ورثه او نیست.
اینطور بود که اولین نمایشی که از یونسکو به صحنه
آمد در جست و جوی دوست من بود در انجمن
ایران فرانسه و بعد آن شاه می‌میرد در سالن برج
آزادی اجرا شد که از متن آلمانی ترجمه شده بود و
آلمانی اش ترجمه‌ای از متن فرانسه بود و معمولا این
طور می‌گویند که ترجمه بیست در صد معنای کتاب
را از دست می‌دهد چه برسد دو ترجمه که می‌شود
چهل درصد و برداشتی که کرده بودند این بود که شاه
را به عنوان شاه ایران گرفته بودند غافل از اینکه این
نمایشنامه هیچ ربطی به پادشاهی نداشت.

در سالهای بعد چطور؟

در سالهای بعد من در ایران نبودم و ندیدم و کمتر
ترجمه کردم البته این نمایشنامه‌ها را در رژیم گذشته
کسی حاضر نبود به چاپ برساند و تازه در دوره اول
دوره‌ی بازرگان هم من مجبور شدم خودم چاپ کنم.
اجزای یونسکو در ایران چه کیفیتی داشت؟

در اجراهایی که از یونسکو شده بود برداشت‌های
گونگونی صورت گرفت. کارها تجربی بود و برداشت‌ها
در آثار تجربی دارای اشکال نیست. ولی یک کار
عمومی که اجرا شد، از کرگدن‌ها بود در سالهای پیش
که من دیدم و بی نهایت متاثر شدم. آقای جوانی به نام
آقای رهبانی اجرا کردند و من در آن شبی که به دیدن
آن نمایش رفتم در پایان نمایش ایشان به تماشاگران



پیشنهاد کردند که کسانی که می‌خواهند کرگدن بشوند یکطرف بایستند و آنهایی که نمی‌خواهند کرگدن شوند طرف دیگر. نصف بیشتر جمعیت داخل سالن به سمت کرگدن شدن رفتند و می‌خواستند کرگدن بشوند و این یک خیانت به یونسکو، اثرش، ادبیات و تئاتر بود که طوری نمایشنامه‌های را اجرا کنیم که درست برای تماشاگر بر خلاف فکر و اندیشه نویسنده، برداشت کرده باشیم.

اجراهای درستی که از نمایشنامه‌های یونسکو وجود داشت چگونه بود؟

در سالهای اخیر اجرای آقای آئیش از این نمایشنامه بود که بر خلاف همه ی نقدهای منفی که از کار ایشان کرده بودند، من کار ایشان را خیلی نزدیک تر به تفکرات یونسکو دیدم تا کار آقای رهبانی یا حتی کار آقای سمندریان در سال ۱۳۵۲. برای اینکه آقای سمندریان تعدادی فردسان (پرسوناژ) اضافه کرده بودند که به نظر من ما حق نداریم چیزی کم یا چیزی اضافه بکنیم آن هم بدون اجازه نویسنده و یا برداشتی بر خلاف نویسنده داشته باشیم و یا اینکه طوری اجرا کنیم که آن نظر و دیدگاه نویسنده منتقل نشود و نظری خلاف نظر نویسنده منتقل شود. هیچ کجای دنیا این اتفاق نمی‌افتد. آنجا چون نویسنده وجود دارد و حق کپی رایت هست اجازه به صحنه آوردن ساده داده نمی‌شود. اجازه نمی‌دهند اگر بد ترجمه شده باشد منتشر بشود. اینجا ما می‌توانیم. کار آقای آئیش بسیار نزدیک تر به یونسکو و نظراتش بود و بسیار این نظریات را خوب به تماشاگران و مخاطبان منتقل کرد.

درباره آثار بکت چطور؟

اولین اجرای "چشم به راه گودو" که با همین نام اجرا شد در انجمن ایران/آمریکا بوسیله شخصی که اسمش یادم نیست اما بازیگر آن پرویز صیاد بود به نمایش در آمد و این ترجمه درست بود، اما چاپ نشد بعد ۸ ترجمه دیگر چاپ شد و همگی آن با اسم "در انتظار گودو" به چاپ رسید. اما اسم در انتظار گودو درست نیست. البته برای این درست نیست چون آنها از انگلیسی ترجمه کرده اند. از نظر زبان شناسی در فرانسه "در انتظار" معنی نمی‌دهد و "چشم به راه" درست تر است. در این نمایش‌ها اغلب هم ابتکارهای کارگردان به متن ضربه زده بود. ابتکارها در نفس خود بسیار زیبا و هوشمندانه است ولی در مسیر اندیشه‌ها و افکار نویسنده‌ها نبود. من خیلی خوشحالم از بچه‌هایی که ابتکارهای بسیار زیبایی هم به خرج می‌دهند ولی این ابتکارها اگر می‌توانست در جهت القای اندیشه‌های نویسنده باشد خیلی بهتر بود. در کارهایی که از آثار بکت دیدم بیشتر دانشجویی بوده و بچه‌ها باز هم ابتکار بخرج داده بودند ولی همیشه در جهت نظر نویسنده نبوده... این عادت کارگردان‌های ما شده است و چقدر خوب است که این ابتکارها در جهت اجرای خوب نمایشنامه باشد.

چرا اجراها و ابتکارها در جهت تفکر نویسنده نیست؟ نمی‌شود. خیلی از نمایشنامه‌های دیگری هم که روی صحنه می‌رود اجرا و ابتکار درستی ندارد. بزای



اینکه باز در اینجا اصطلاح غلطی جا افتاده: یعنی اصطلاح کارگردان مولف. کارگردان اگر مولف است، بدنبال تالیف خود باشد. اگر نه کار دیگری را به اسم آن نویسنده روی صحنه می‌برد باید کار آن آدم را اجرا کند، نه اینکه از خودش چیزی در بیاورد یا چیزی اضافه یا کم کند. اینجا معنای کارگردانی یا بازیگری هنوز خوب شناخته نشده است. کارگردان باید مراحل بسیار سختی را برای اجرای یک اثر خارجی بگذراند و بایستی تسلط فراوانی بر فرهنگ آن جامعه و آن دوره تاریخی و علل وجود آمدن نمایشنامه داشته باشد و همچنین تسلط بر افکار نویسنده به خصوص که نمایشنامه اجتماعی باشد. باید نویسنده را خوب شناخت. جامعه اش را خوب شناخت. من هنگامی که ترجمه‌ای را می‌خوانم و آن جامعه را نمی‌شناسم، پس نمی‌فهمم. من بایستی چند سال در آن کشور باشم، ببینم و درباره آن بخوانم و با آنها بحث کنم تا بالاخره متوجه شوم که یونسکو چه چیزی می‌خواسته بگوید؟ باید برای واژه‌ها و بکار بردنشان هم دقت کرد. من در چاپ کرگدن بدنبال این بودم تا آن چیزی را که یونسکو می‌خواسته را القا کنم و آخرش به این نتیجه رسیدم که اسم را تغییر دهم تا جناس‌های لفظی اش را بتوانم رعایت بکنم که البته در این مورد در مقدمه کتاب کرگدن‌ها توضیح دادم. مثلا اگر ژان را می‌آوردم نمی‌توانستم جملاتی که دو پهلوست را در بیاورم. پس اسم ژان را عوض کردم و آن اسم را ادم گذاشتم که هم بار مذهبی به اندازه ژان دارد و هم واژه‌ای است که اسم هر فرد می‌تواند باشد و اسم عام هم هست به خصوص در آثار نویسندگانی چون بکت و یونسکو که بر زبان خیلی تاکید دارند و بسیار با زبان بازی می‌کنند. اگر ما نتوانیم بازی‌های زبانی را به زبان خودمان آن هم در سطح حداقل بر گردانیم، تماشاگر متوجه نمی‌شود.

درباره ترجمه‌های دیگر چطور؟

آثاری که ترجمه شده‌اند، مانند بسیاری از آثار دیگر درست نیست. ترجمه‌ها اشتباه است. بهترین راهبرد بررسی ترجمه‌ها است. نباید هر ترجمه‌ای چاپ شود و ما بایستی شناخت خوبی داشته باشیم تا ترجمه کنیم. ترجمه‌های غلط خیانت است و کمکی به اعتلای فرهنگ ایران نمی‌کند.

برگردیم به بحث ابتکار در نمایش‌های این دسته از نویسندگان....

ابتکار زیاد است. سال ۸۴ آقای غنی زاده در یکی از سالن‌های تئاتر شهر اجرایی از چشم به راه گودو داشت که من آرزوم ابتکارهایی از این دست بود. به خصوص در تئاتر دانشگاهی من این آرزو را داشتم که بچه‌های دانشجو به ابتکار درست برسند. غنی زاده خوب بود. آقای علیزاد در تالار مولوی هم چشم به راه گودو را بسیار خوب اجرا کرد ولی تنها ایرادی که وجود داشت، وجود یک تلویزیون به جای بچه بود که بعید بنظر می‌آید کنار راهی در حومه شهر چنین چیزی باشد. که البته ابتکار خوبی بود. اما چون در جهت تفکر نویسنده نبود ایراد به حساب می‌آید. در پایان نامه‌ها هم این ابتکارها دیده می‌شود که بسیار گوناگون است.

چرا اجرای این نمایشنامه‌ها با تابی هم ندارد؟

چون برای تهران به این عظمت سالن تئاتر کم است و سپس تئاتر، خصوصی نمی‌تواند بشود. تئاتر خصوصی باید شکل بگیرد، آن هم وقتی که دولت تئاترها را آزاد بگذارد و وقتی است که مجلس حدود را تعیین کند تا تهمت‌های فراوان به هر اثری که اجرا می‌شود زده نشود. اینها باید نظام مند شوند تا ما بتوانیم تئاتر آزاد و غیر دولتی داشته باشیم. باید مشخص شود که چه چیزهایی نباید در تئاتر اجرا شود و چه چیزهایی باید. این کارها وقتی به چهارچوب قانونی در بیایند، کسی نمی‌تواند دخالتی کند و همه چیز سر جای خود است. تئاتر همیشه پیشبرنده جامعه بوده است.